

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال سیزدهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۶ Scopus

صص ۲۴-۱

مدل و تحلیل نظری رابطه نظام منطقه‌ای و سیاست خارجی

دکتر حسین سلیمی* - استاد روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر سید جلال دهقانی فیروزآبادی - استاد روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی
نجمیه پوراسمعیلی - دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۵/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۱۳

چکیده

سیاست خارجی برنامه‌ای جامع است که توسط دولت‌ها برای تعامل با محیط بیرونی طراحی و دنبال می‌شود. نوع و ماهیت تعاملی که میان سیاست خارجی و محیط بیرونی وجود دارد، یکی از روش‌های مهم فهم هر دو حوزه سیاست خارجی و محیط بیرونی است. در این پژوهش استدلال می‌گردد که نظام منطقه‌ای یکی از مهمترین ابعاد محیط بیرونی است که رابطه سیاست خارجی با آن یک‌سویه نمی‌باشد؛ بدین معنی که از یک طرف سیاست خارجی به ماهیت و کیفیت تعاملات در نظام منطقه‌ای شکل می‌دهد و از طرف دیگر نظام منطقه‌ای و مؤلفه‌های شکل‌دهنده به آن نیز در تعریف و تدوین اهداف و اولویت‌های سیاست خارجی به‌منابه یک متغیر مستقل عمل می‌کند. فهم چگونگی انجام این فرایند متقابل، هدف این نوشتار است.

واژه‌های کلیدی: نظام منطقه‌ای، سیاست خارجی، الگوی تعامل.

مقدمه

یکی از اصلی‌ترین دستاوردهای دولت مدرن بعد از وستفالیا، تغییر و تحولات در سیاست خارجی بود که کم و کیفیت تعاملات دولت‌ها با یکدیگر را تعیین می‌کرد. این تعاملات که اشکال مختلفی داشت در سطح مناطق منجر به پیدایش مفهومی تحت عنوان نظام منطقه‌ای شد. لذا مفهوم نظام منطقه‌ای زاینده دولت مدرن و تعاملات آنها با یکدیگر بود. مجموعه نظام‌های منطقه‌ای مختلف به‌منابه نظام‌های فرعی می‌باشند که نظام بزرگتر یعنی نظام بین‌الملل را شکل می‌دهند.

در قرن بیستم، در اثر نگاه سیستمیک و کل‌نگر چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی، نظام بین‌الملل در کانون توجه قرار گرفت و مناطق و به‌طور کلی نظام‌های منطقه‌ای در حاشیه و فرع نظام بین‌الملل به حساب می‌آمدند. در دوران جنگ سرد، با توجه به حاکم بودن رقابت دو ابرقدرت در سطح نظام بین‌الملل، نظام‌های منطقه‌ای از اهمیت برخوردار نبودند و پویایی‌ها و تحولات آنها تابعی از تأثیرگذاری نظام بین‌الملل پنداشته می‌شد. هرچند با پایان جنگ سرد این نگاه از بین نرفت ولی تا حدود زیادی تعدیل شد و مفهوم نظام منطقه‌ای به‌عنوان یک مفهوم تحلیلی مورد توجه قرار گرفت.

لذا امروزه توجه بیشتری به نظام منطقه‌ای و حتی نقش آن در شکل‌دهی به ساختار کلان نظام بین‌الملل می‌شود و ادبیات زیادی در این زمینه تولید شد. فرض اصلی که در تمامی ادبیات موجود در این باره وجود دارد این است که «وجود قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای، سیاست‌های آنها و تعامل آنها با دیگر دولت‌های منطقه‌ای برای تبیین و فهم نظام منطقه‌ای و همچنین دال کلیدی آن یعنی تولید و بازتولید «نظم منطقه‌ای» بسیار مهم هستند» (Garzón Pereira, 2014: 26-27). باید به این نکته اشاره کرد که نظام منطقه‌ای ضرورتاً به معنی وجود همگرایی در منطقه نیست، کما اینکه، تنازع در عرصه بین‌المللی مانع تحقق نظام بین‌المللی خاص نمی‌شود. سؤال اصلی که این پژوهش در پی پاسخ به آن می‌باشد این است که جهت‌گیری‌ها و نقش‌های متفاوت قدرت‌های منطقه‌ای در سیاست خارجی چه تأثیری بر نظام‌های منطقه‌ای دارد و اینکه نظام‌های منطقه‌ای چگونه سیاست خارجی دولت‌های عضو را متأثر می‌سازند؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این سؤال مورد بررسی قرار می‌گیرد این است که ساختار قدرت در هر نظام منطقه‌ای از یک‌سو تعیین می‌کند که دولت‌های

اصلی آن منطقه چه شکلی از سیاست خارجی را برای خود تعریف کنند و از سوی دیگر سیاست خارجی دولت‌های اصلی، ماهیت و شکل نظام منطقه‌ای را تعیین می‌کند.

در این راستا، در ابتدا به شکل خلاصه به مؤلفه‌ها و عناصر شکل‌دهنده به نظام‌های منطقه‌ای با بهره‌گیری از واژگان باری بوزان و دیگر آثار برجسته موجود پرداخته می‌شود و نشان داده می‌شود که سیاست خارجی دولت‌های اصلی یک منطقه چگونه در ساخت نظام‌های منطقه‌ای اثرگذار هستند. در گام بعدی به شکل خلاصه به رابطه نظام‌های منطقه‌ای و ساختار کلان نظام بین‌الملل پرداخته می‌شود تا فهمی جامع از نظام منطقه‌ای با در نظر گرفتن همه عوامل حاصل شود. در گام پایانی، بعد از فهم کامل نظام منطقه‌ای، به اثرگذاری آن بر سیاست خارجی پرداخته می‌شود.

روش تحقیق

این پژوهش از نوع بنیادی است که با بهره‌گیری از روش نهادی و نیز تحلیلی - تبیینی تلاش دارد که نشان دهد سیاست خارجی دولت‌های اصلی یک منطقه در مقام یک نهاد چگونه سبب ساخت نهادی دیگری تحت عنوان نظام منطقه‌ای می‌شوند و سپس نظام منطقه‌ای شکل گرفته چگونه فرایند تدوین، طراحی و اجرای سیاست خارجی دولت‌های اصلی را متأثر از خود می‌سازد.

یافته‌های تحقیق

۱- نظام منطقه‌ای، عناصر و مؤلفه‌ها

در نگاه بوزان، دولت و جغرافیا از بیشترین اهمیت برخوردار می‌باشند و در تحلیل امنیت منطقه‌ای، تأثیر شرایط داخلی دولت‌ها بر شکل‌گیری آنارشی در سطح منطقه نیز مورد توجه قرار گرفته است. نگاه بوزان، نقدی بر نگاه سیستمیک والتز است که سطح تحلیل منطقه‌ای را برای شناخت مفید می‌داند. بوزان و اولی ویور در تعریف مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای، چهار عنصر ضروری را ارائه می‌دهند که عبارت‌اند از: آنارشی، مرز، قطبیت و ساختار اجتماعی تعاملات. در ادامه به چهار عنصر شکل‌دهنده نظام منطقه‌ای از دیدگاه مکتب کپنهاگ پرداخته می‌شود و به‌منظور فهمی بهتر از نظام

منطقه‌ای از دیگر مباحث نظری در این رابطه نیز کمک گرفته می‌شود.

۱-۱- آنارشی

آنارشی به معنی نبود اقتدار مرکزی در سطح مناطق می‌باشد به گونه‌ای که مناطق نتیجه آنارشی در سطح کلان می‌باشد. همچنان که در عرصه جهانی آنارشی وجود دارد در عرصه‌های منطقه‌ای نیز آنارشی وجود دارد، اگرچه آنارشی دارای اشکال مختلفی است. آنارشی چارچوبی با ویژگی‌های نسبتاً ثابت نیست بلکه وضعیتی است که در آن اشکال بسیاری قابل تصور می‌باشد که برخی باعث تشدید مسئله امنیت ملی می‌شود و برخی دیگر آن را تخفیف می‌دهد. بنابراین اولین شرط مجموعه امنیتی منطقه‌ای، وجود آنارشی است که باعث ایجاد دولت‌ها یا حاکمیت‌های جدای از هم می‌شود (Buzan and Wæver, 2009: 331).

۱-۲- مرز

مرز است که باعث تمایز یک مجموعه منطقه‌ای از دیگر مجموعه‌های منطقه‌ای می‌شود. در رابطه با مرزهای مجموعه امنیت منطقه‌ای، باید این موضوع را در نظر گرفت که مجموعه امنیتی درجایی وجود دارد که روابط امنیتی، گروهی از کشورها را از بقیه جدا کرده است. شدت وابستگی متقابل امنیتی در بین اعضای مجموعه در مقایسه با شدت این رابطه میان آن‌ها و دول خارج از مجموعه بیشتر است. مرز بین مجموعه‌های منطقه‌ای را می‌توان با بی‌تفاوتی نسبی آن‌ها در قبال کنش واکنش‌های مجموعه‌های منطقه‌ای محیط‌های اطراف ترسیم کرد. فاکتور مرز مجموعه امنیت منطقه‌ای، نشان از اهمیت مجاورت در دیدگاه بوزان است. اهمیت مجاورت به خاطر این است که بیشتر کشورها نگران همسایگان خود می‌باشند تا کشورهایی که از آن‌ها فاصله زیادی دارند. از دیدگاه برچر و جیمز، «مجموعه‌ای از بازیگران که در نسبت با یکدیگر، شکلی از قدرت را تشکیل داده‌اند (ساختار)؛ در الگوهای منظمی از کنش متقابل درگیرند (فرایند)؛ از واحدهای بیرونی دیگر، توسط مرزهایی جدایند که این مرزها توسط یک موضوع یعنی (مشکله یا مسئله) تعیین می‌شود» (Brecher and Wilkenfeld, 2003: 220).

۳-۱- ساختار قدرت

شکل توزیع قدرت در مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای تعریف‌کننده ساختار آن مجموعه است. «توزیع قدرت یا آنچه قطبیت نامیده می‌شود بدان معنی است که بازیگران اصلی و تأثیرگذار در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای به چه تعداد می‌باشند. اگر تعداد این بازیگران دو دولت باشد آنگاه منطقه به لحاظ توزیع قدرت به شکل دوقطبی تعریف می‌شود» (Buzan and Wæver, 2002: 640). ذیل بحث ساختار باید به دو موضوع مهم پرداخته شود؛ اول قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و سیاست منطقه‌ای آنها که تعریف عینی و ملموس ساختار است و دوم تعامل قدرت‌های بزرگ یک منطقه با یکدیگر. پرداختن به این دو مبحث در مباحث باری بوزان در مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای بسیار کم‌رنگ است.

۳-۱-۱- قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای؛ نقش‌ها و سیاست‌ها

قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای دولت‌هایی هستند که توانایی و تمایل کافی برای درگیر شدن در مسائل یک نظام منطقه‌ای را دارند. مرشایمر، قدرت‌های منطقه‌ای را کنش‌گرانی می‌داند که نه تنها در پی تبدیل شدن به هژمون منطقه هستند، بلکه به دنبال این هستند که اجازه ظهور قدرت‌های بزرگ در مناطق دیگر را ندهند. البته این دیدگاه که همه قدرت‌های منطقه‌ای در پی تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای هستند مورد قبول همگان نیست و با برخی وقایع تاریخی نیز همخوانی ندارد. «قدرت‌های منطقه‌ای این فرصت را دارند که منافع ملی خود را به روشی مؤثر و در ارتباط با همسایگان خود دنبال کنند. قدرت‌های منطقه‌ای یک کارکرد خاص دارند که آن ایجاد و حفظ نظم، در نظام منطقه‌ای خودشان می‌باشد. آنها همچنین نقش متمایزی در روابط بین نظام منطقه‌ای خود و نظام بین‌الملل گسترده‌تر بازی می‌کند. در هر نظام منطقه‌ای تعداد قدرت‌های منطقه متفاوت است و به همان میزان ماهیت نظم نیز فرق می‌کند.» (Stewart- Ingersoll and Frazier, 2012: 5-6) باری بوزان و اولی ویور قدرت‌های منطقه‌ای را از طریق مشخص کردن مشخصات آنها به روش زیر تعریف می‌کنند؛ «قدرت‌های منطقه‌ای قطبیت هر نظام منطقه‌ای را تعریف می‌کنند؛ تک‌قطبی مانند آفریقای جنوبی، دوقطبی مانند جنوب آسیا، چندقطبی مانند

خاورمیانه، آمریکای جنوبی، آسیای جنوب شرقی. میزان توانمندی‌های قدرت‌های منطقه‌ای در منطقه خودشان بزرگ جلوه می‌کند» (Buzan and Wæver, 2009: 47). این بازیگران از آن جهت قدرت منطقه‌ای به حساب می‌آیند که وقتی توانمندی‌ها و قابلیت‌های آنها با دیگر دولت‌های همان منطقه مقایسه شود، از جایگاه بالاتری برخوردار هستند. چنین تعریفی اهمیت ملاحظات سنتی قدرت را نیز در نظر می‌گیرد و هم‌چنین به فرایندهایی نیز توجه دارد. در واقع قدرت منطقه‌ای در بافت نظام منطقه و در مقایسه با دیگر دولت‌های منطقه تعریف می‌شود. از این رو ممکن است یک دولت در یک منطقه خاص یک قدرت منطقه‌ای به شمار آید اما در مقایسه با قدرت‌های منطقه‌ای در دیگر مناطق، ضعیف به حساب آید.

نکته‌ای که در تعریف قدرت منطقه‌ای اهمیت دارد، برخورداری از توانمندی‌های نسبی، تمایل به نمایش و اعمال آن در سطح منطقه و نفوذ و اثرگذاری بر روند تحولات درون منطقه است. به عبارت دیگر بازیگری قدرت منطقه‌ای به حساب می‌آید که کارکرد منطقه‌ای داشته باشد. پس برخورداری از منابع قدرت شرط ضروری است برای دستیابی به جایگاه قدرت منطقه‌ای است. منابع قدرت به صاحب آن آزادی عمل می‌دهد. این گزاره مورد توجه واقع‌گرایان نیز می‌باشد. در کنار برخورداری از قدرت مادی، بازیگر منطقه‌ای می‌بایست این نقش و جهت‌گیری را برای خود تعریف کرده باشد که به ایفای نقش بپردازد که شاید بتوان این ویژگی دوم را گزاره‌ای سازه‌انگارانه دانست. اینجاست که تحلیل نقش و سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای از اهمیت برخوردار می‌گردد. باری بوزان در بحث از مجموعه امنیت منطقه‌ای خود چندان به تعاملات موجود در یک نظام منطقه‌ای برحسب ساختار قدرت پرداخته است.

۲-۳-۱- تعاملات قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای با یکدیگر

نظام و نظم منطقه‌ای درجه اول محصول چگونگی تعامل قدرت‌های بزرگ یک منطقه با یکدیگر است. قدرت‌های یک منطقه رفتاری که با یکدیگر دارند، متفاوت از رفتاری است که با دولت‌های ضعیف‌تر دارند (Stewart- Ingersoll and Frazier, 2012: 8). در رابطه با چگونگی تعامل قدرت‌های بزرگ یک منطقه با یکدیگر باید گفت که این مهم تابعی از شکل ساختار

قدرت در سطح منطقه است. برای مثال نظام منطقه‌ای تک‌قطبی از حیث فعالیت با نظام منطقه‌ای دو یا چندقطبی متفاوت است. نظام منطقه‌ای تک‌قطبی یا سلسله مراتبی نظامی است که در آن یک قدرت بزرگ واحد با تعدادی دولت نسبتاً کوچک وجود دارد. در نظام‌های منطقه‌ای چندقطبی، چند قدرت بزرگ متقارن حضور دارند و در نظام‌های دوقطبی منطقه‌ای، دو قدرت بزرگ حضور دارند. هر کدام از این نظام‌ها شکل خاصی از روابط و به تبع آن نظم را تولید و بازتولید می‌کنند.

در مناطقی که یک دولت به لحاظ منابع برتر و مسلط است، آن نظام منطقه‌ای از درجه‌ای نسبی از انزوای ژئوپلیتیکی از نظام‌های منطقه‌ای همسایه برخوردار است. این ویژگی به افزایش توانایی قدرت بزرگ منطقه‌ای برای نظم دادن به منطقه حول محور برتری خود و بالا بردن هزینه نمایش قدرت، قدرت‌های فرامنطقه‌ای درون منطقه کمک می‌کند. استوارت اینگوسول و فرازیر هفت منطقه را معرفی می‌کنند که در آن یک قدرت برتر وجود دارد، «منطقه آمریکای شمالی (ایالات متحده)، منطقه آمریکای جنوبی (برزیل)، منطقه آفریقای غربی (نیجریه)، منطقه آفریقای جنوبی (آفریقای جنوبی)، منطقه اوراسیای مرکزی (روسیه)، منطقه آسیای جنوبی (هند)، منطقه آسیای جنوب شرقی (چین)» (Ibid: 54). طبق ادبیات موجود، امروزه دوازده نظام منطقه‌ای وجود دارد که هفت مورد آن تک‌قطبی، دو مورد آن چندقطبی، یک مورد دوقطبی، و دو مورد فاقد ساختار تعریف شده روشنی هستند. درون هر یک از این نظام‌های منطقه‌ای ماهیت نظامی که ظهور می‌کند و روابطی که شکل می‌گیرد متفاوت است (Ibid: 2).

الف. ماهیت روابط در نظام تک‌قطبی: در این نظام، تک قطب قدرت‌محور روابط درون منطقه‌ای است و دولت‌های کوچک‌تر تلاش می‌کنند خود را با قدرت برتر هماهنگ کنند. در این نظام‌ها، آزادی عمل واحدهای کوچک‌تر کم است و آنها تابعی از الزامات روابط از بالا به پایین هستند. نتایج ناشی از این شکل از روابط، نتایجی خاص و متفاوت است. «قدرت برتر در نظام‌های تک‌قطبی یا سلسله مراتبی نسبت به دولت‌های دیگر مناطق، انگیزه قدرتمندتری دارد برای این که بخشی از توانمندی‌های نظامی و منطقه‌ای خود را برای مدیریت تهدیدات و منازعات منطقه‌ای اختصاص دهد. همچنان که تمایل ندارد منافع آن در سطح منطقه توسط عوامل خارج

از منطقه تحت تأثیر قرار گیرد. این الگو از نظم منطقه‌ای در ادبیات موجود تحت عنوان نظم امنیتی هژمونیک مفهوم‌سازی شده است» (Frazier, Stewart- Ingersoll, 2010: 735-736) در واقع نظم‌های هژمونیک خوش‌خیم به‌طور موفقی امنیت و صلح را ایجاد می‌کنند. نظام‌های منطقه‌ای سلسله مراتبی به لحاظ سامان دادن نظم در روش، بسیار متفاوت‌تر هستند از نظام‌های منطقه‌ای که در آن تقارن قدرت وجود دارد. در نظام‌های منطقه‌ای تک‌قطبی، از یک سو روابط بین مرکز و پیرامون می‌تواند طیفی از روابط باشد که در آن همزیستی، تعامل، منفعت مشترک و استثمار وجود دارد (Handel, M, 1981: 133). از سوی دیگر وجود قدرت برتر در نظام منطقه‌ای سلسله مراتبی ممکن است به معنی ضمانتی برای پیدایش نظم بین دولتی به لحاظ سلسله مراتبی سازمان‌یافته از روابط قدرت نباشد.

چارلز ای کویچان مفهوم «تک‌قطبی خوش‌خیم» را برای نظام‌های منطقه‌ای سلسله مراتبی مفهوم مناسبی می‌داند که قادر به تبیین روابط میان دولت برتر و دولت‌های ضعیف‌تر است. طبق دیدگاه او «تک‌قطبی خوش‌خیم اشاره دارد به ساختار سلسله مراتبی که در آن مرکز ژئوپلیتیک غالب الگویی از نفوذ بر پیرامون ضعیف‌تر ایجاد می‌کند. همانند نظام امپراتوری، بازیگر مرکز نیروی مرکزگرای قدرتمندی در رابطه با پیرامون از طریق مزیت برتری بدون چالش و اندازه دامنه اقتصادی‌اش به کار می‌گیرد. برخلاف امپراتوری‌های کلاسیک، نظم منطقه‌ای از مبادله مبتنی بر رضایت بین مرکز و پیرامون ناشی می‌شود و نه از کاربرد زور. مرکز خود محدودسازی می‌کند و موافقت می‌کند با موضوع به کاربردن قدرت برترش برای مجموعه‌ای از قواعد و هنجارها که از طریق گفتگوهای چندجانبه به دست آمده است. در عوض دولت‌های پیرامون با رضایت وارد حوزه نفوذ مرکز می‌شوند» (Kupchan, 1994: 42-43).

ب). ماهیت روابط در نظام‌های منطقه‌ای دو و چندقطبی: در نظام‌های دوقطبی یا چندقطبی نظم محصول اتفاق نظر قطب‌های قدرت است که این اتفاق نظر همیشه به آسانی حاصل نمی‌شود. در نظام‌های دارای دو یا چند قدرت به‌جای رابطه مرکز پیرامون ممکن است اتحادهای متقارن شکل بگیرد. در آن دسته از نظام‌های منطقه‌ای که دو قدرت منطقه‌ای عمده وجود دارد، شکل تعامل این دو قدرت با یکدیگر و نیز تعامل آنها با دیگر دولت‌های عضو منطقه به شرح زیر است:

اول اینکه، چون مبنای وجودی دو قدرت عمده، توانمندی‌های مادی شامل توانمندی‌های نظامی و اقتصادی است، هر دو بازیگر عمده تلاش خواهند کرد که موازنه قدرت میان خود را حفظ کنند. تلاش برای حفظ موازنه به سه شکل زیر می‌تواند انجام گیرد:

۱. تکیه بر توانمندی‌های داخلی: بدین معنی که هر یک از دو قدرت منطقه‌ای عمده تلاش خواهند کرد از طریق توسعه قابلیت‌های داخلی خود موازنه را حفظ کنند.

۲. اتحاد با دولت‌های ضعیف‌تر منطقه: بدین معنی که هر یک از دو قدرت عمده منطقه‌ای تلاش می‌کنند از طریق تطمیع، اقناع، پاداش و یا حتی تهدید، برخی از دولت‌های ضعیف‌تر منطقه‌ای را در کنار خود برای مقابله با قدرت رقیب حفظ کنند.

۳. روابط با بازیگران فرامنطقه‌ای: اگر هر یک از دو قدرت عمده منطقه‌ای تصور کنند که از طریق اتکا بر ظرفیت‌های داخلی و یا تعامل با دولت‌های ضعیف‌تر عضو همان منطقه نمی‌تواند موازنه را در مقابل بازیگر رقیب حفظ کنند، به دریافت کمک از بازیگران فرامنطقه‌ای متوسل می‌شوند. این اقدام خود سبب مداخله بازیگران فرامنطقه‌ای در پویایی‌های منطقه می‌شود.

دوم این‌که با توجه به حساسیت توانمندی‌ها، وجود یک رقابت مداوم در ابعاد مختلف میان دو قدرت بزرگ منطقه‌ای اجتناب‌ناپذیر است. این رقابت از یک‌سو سبب افزایش هزینه‌ها برای هر یک از دو قدرت برتر منطقه‌ای می‌شود و از سوی دیگر سبب می‌شود آنها تلاش کنند که به توانمندی‌های جدیدی به‌ویژه در عرصه نظامی دست پیدا کنند.

سوم این‌که ممکن است یکی از دو قدرت منطقه‌ای توان رقابت را از دست بدهد. در این وضعیت نه‌تنها امکان وقوع جنگ میان دو قطب قدرت وجود دارد، بلکه ممکن است آن نظام منطقه‌ای به تدریج به سمت نظامی حرکت کند که در آن صرفاً یک قدرت بزرگ وجود دارد. چهارم این‌که دیگر دولت‌های ضعیف منطقه از این آزادی عمل برخوردارند که به سمت یکی از دو قدرت عمده حرکت کنند. این وضعیت سبب می‌شود دولت‌های ضعیف‌تر هرچند به شکل محدود، قادر باشند برخی امتیازها از یکی از دو قطب قدرت کسب بکنند.

اما در نظام‌های منطقه‌ای چندقطبی که در آن بیش از دو قدرت بزرگ عمده وجود دارد، شکل تعامل قدرت‌های بزرگ آن با یکدیگر و نیز تعامل آنها با دولت‌های ضعیف‌تر متفاوت

است که در ادامه تلاش می‌شود به چند اصل اساسی درباره اشکال این تعاملات اشاره شود. اول این که چند قطب قدرت به شکل نانوشته، اتفاق نظر دارند که نباید اجازه دهند قدرت بزرگی ظهور کند و نظام را از چند قطبی به تک قطبی تغییر دهد.

دوم این که هیچ ائتلافی پایدار نیست. بدین معنی که به منظور حفظ موازنه بین چند قطب قدرت، ائتلاف‌هایی شکل می‌گیرد. اما چون هر یک از قطب‌های قدرت تصور می‌کند دیگر قطب‌ها به دنبال برتری جویی هستند، از اعضای ائتلاف‌ها یا کاسته می‌شود و یا به آن اضافه می‌شود. از طرفی ائتلاف‌ها ممکن است برای پاسخ به رفتارهای برتری جویانه یک قطب قدرت شکل بگیرد و بعد از مهار آن رفتار برتری جویانه، ائتلاف فروپاشد.

سوم این که هیچ دوستی و دشمنی پایدار نیست. متأثر از تجربه نظام منطقه‌ای اروپا در قرن نوزدهم، مبنای اصلی دوستی‌ها و دشمنی‌ها حفظ موازنه قدرت است.

چهارم این که بی‌اعتمادی همیشگی یک عنصر اساسی است. زیرا هر یک از قطب‌های قدرت تصور می‌کند در معرض تهدید قطب‌های دیگر است. این بی‌اعتمادی سبب می‌شود که آن منطقه همواره از ظرفیت بالایی برای بروز تنش و منازعه میان بازیگران اصلی برخوردار باشد.

پنجم این که، اگرچه بازیگران ضعیف‌تر از آزادی عمل بیشتری نسبت به نظام‌های منطقه‌ای دوقطبی برخوردارند، ولی همواره این احتمال وجود دارد که به منظور حفظ موازنه قربانی شوند. ششم؛ با توجه به این که در این دسته از نظام‌های منطقه‌ای رقابت میان چند قدرت بزرگ است، لذا رقابت از ویژگی حساسیت و ظرافت بیشتری برخوردار می‌گردد.

به طور کلی «در نظام‌های منطقه‌ای، چگونگی تعامل میان کنش‌گران قدرتمند و ضعیف درون مجموعه‌های منطقه‌ای متمایز اهمیت خاصی دارد. بدین معنی که باید دید چه الگویی از تعامل میان قدرت‌های بزرگ و ضعیف یک منطقه وجود دارد» (Garzón Pereira, 2014: 27).

۴-۱- ساخت تعاملات اجتماعی

تعاملات اجتماعی در سطح یک منطقه، که به دو شکل دوستی و دشمنی است جزء دیگر مجموعه‌های منطقه‌ای است. الگوی تعاملات به شکل دوستی و دشمنی، بعد تکوین یافته ساختار

قدرت (نوع توزیع قدرت) است. تعاملات ساختار مادی که به تعداد قطب‌های قدرت در سطح منطقه اشاره دارد شکل‌دهنده الگوهای تعاملی متفاوتی از «دوستی و دشمنی» است (Buzan and Wæver, 2009: 64).

الگوی تعاملات عموماً از سطح سیستمی وارد نمی‌شود بلکه با ترکیبی از تاریخ، سیاست و شرایط مادی به صورت درونی در سطح منطقه‌ای تولید می‌شود. بوزان تاریخ تعاملات در مناطق مختلف را مهم می‌داند و سابقه تاریخی خصومت و یا دوستی بین همسایگان واقع در یک منطقه را در نظر می‌گیرد. زیرا با گذشت زمان، رفتارها و برخوردهای همسایگان با یکدیگر، منجر به ایجاد یک الگوی تاریخی می‌شود و همین‌الگو است که در یک منطقه جغرافیایی مشخص، مناطق جدا از هم و کاملاً مشخص را ایجاد می‌کند.

۲- تعامل نظام‌های منطقه‌ای و ساختار کلان نظام بین‌الملل

«نظام‌های منطقه‌ای یا زیرسیستم‌ها، به‌رغم تنوعاتی که دارند، همواره تحت الزامات ساختاری نظام بین‌الملل قرار دارند و نمود عینی آن در دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در امور مناطق مشهود است. از این‌رو، نظام‌های منطقه‌ای به نظام‌های تابعه مشهورند» (Ghanbarlo, 2009: 45). ساختار نظام بین‌الملل، فراگیرترین جزء نظام است که تصور آن به صورت کل واحد را امکان‌پذیر می‌سازد. بر این اساس، ساختار عبارت است از چگونگی چینش و آرایش واحدها یا قطب‌بندی نظام بین‌الملل (Dehghni Firozabadi, 2009: 116-117). پس شکل و ماهیت ساختار نظام بین‌الملل، میزان آزادی عمل بازیگران در سطح منطقه را مشخص می‌کند.

درباره اینکه آینده ساختار نظام بین‌الملل به چه شکل می‌باشد و چه تأثیری بر نظام‌های منطقه‌ای دارد باری بوزان استدلال می‌کند که تقریباً سناریو پایانی برای نظام بین‌الملل در حال گذار، ورود به نظم جهانی بدون ابرقدرت ولی دارای چند قدرت بزرگ می‌باشد. این بدان معنی است که در اثر ضعف ایالات متحده و عدم امکان فائق آمدن بر موانع بازدارنده در مسیر کاندیداهای طالب ابرقدرت شدن (چین و اتحادیه اروپا) هیچ دولتی دارای چنان ظرفیتی نیست که بتواند در کل نظام بین‌الملل یا در بسیاری از مناطق قدرت‌نمایی کند. پویایی طبیعی این

تحولات منجر به این می‌شود که نظم بین‌الملل بیشتر منطقه‌ای شود، زیرا در نبود ابرقدرت، نفوذ قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای در مناطق خود افزایش می‌یابد (Buzan, 2011: 16-17). برخلاف ابرقدرت‌ها، قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای فاقد ابزارهای لازم برای قدرت‌نمایی در مناطقی غیر از مناطق خودشان (و شاید مناطق مجاور که فاقد قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای هستند) می‌باشند. آنها در ابتدا از ظرفیت‌های مادی اولیه‌شان برای ساختن نظم منطقه‌ای قوی یا حوزه نفوذ اطراف آنها استفاده خواهند کرد (Garzón Pereira, 2014: 30). این بدان معنی است که در آینده میزان آزادی عمل بازیگران فرامنطقه‌ای در سطح نظام‌های منطقه‌ای کاهش می‌یابد.

پایان جنگ سرد نیز نه تنها محدودیت‌های ایدئولوژیکی و استراتژیکی بر کل نظام بین‌الملل را برداشت، بلکه همچنین فضای آزادتر و مستقل‌تری در اختیار مناطق قرار داد. به عبارت دیگر، چون بعد از پایان جنگ سرد رقابت‌هایی در گستره جهانی کاهش یافته است، فرصت برای پویایی‌های منطقه‌ای بیشتر فراهم گشته است، به گونه‌ای که می‌توان نظم و نظام منطقه‌ای را به عنوان یک واحد تحلیل مستقل در نظر گرفت. زیرا به هر میزان، سایه ساختار قدرت جهانی بر مناطق کم شود به همان میزان مناطق از سطح جهانی مستقل‌تر هستند و لذا کارکرد آنها متفاوت‌تر می‌شود. در این وضعیت قدرت‌های عمده منطقه‌ای به واسطه توانمندی‌ها و منافعی که دارند نظام منطقه‌ای و مهمترین مؤلفه آن یعنی نظم را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

برخی از کاهش اثر نظام بین‌الملل بر نظام‌های منطقه‌ای فراتر رفته‌اند و معتقدند که نظام‌های منطقه‌ای می‌تواند کلیت نظام بین‌الملل را متأثر سازد. به دنبال تغییرات در سطح جهانی، امروزه برخی نقش تحولات سیاسی - قدرت در سطح منطقه‌ای را در شکل‌دهی به ترتیبات چندقطبی در سطح جهانی کلیدی می‌دانند. زیرا مناطق، فضایی طبیعی برای بازتولید قدرتهای بزرگ فراهم می‌کند (Kappel, 2015: 5-6). همچنین پذیرفته شده است که فهم امنیت بین‌الملل بدون فهم نظم در سطح مناطق امکان‌پذیر نیست. علی‌رغم تفاوت‌ها، اشتراکات و پیوندهای مهمی که میان این دو سطح مجزا وجود دارد، حقیقت این است که اکثریت دولت‌ها توجه خود را بر روابط مبتنی بر تخصم یا همکاری با دولت‌های نزدیک خود متمرکز می‌کنند. زیرا اکثر آنها توانایی نمایش قدرت فراتر از مناطق و همسایگان نزدیک به خود را ندارند (Stewart- Ingersoll and

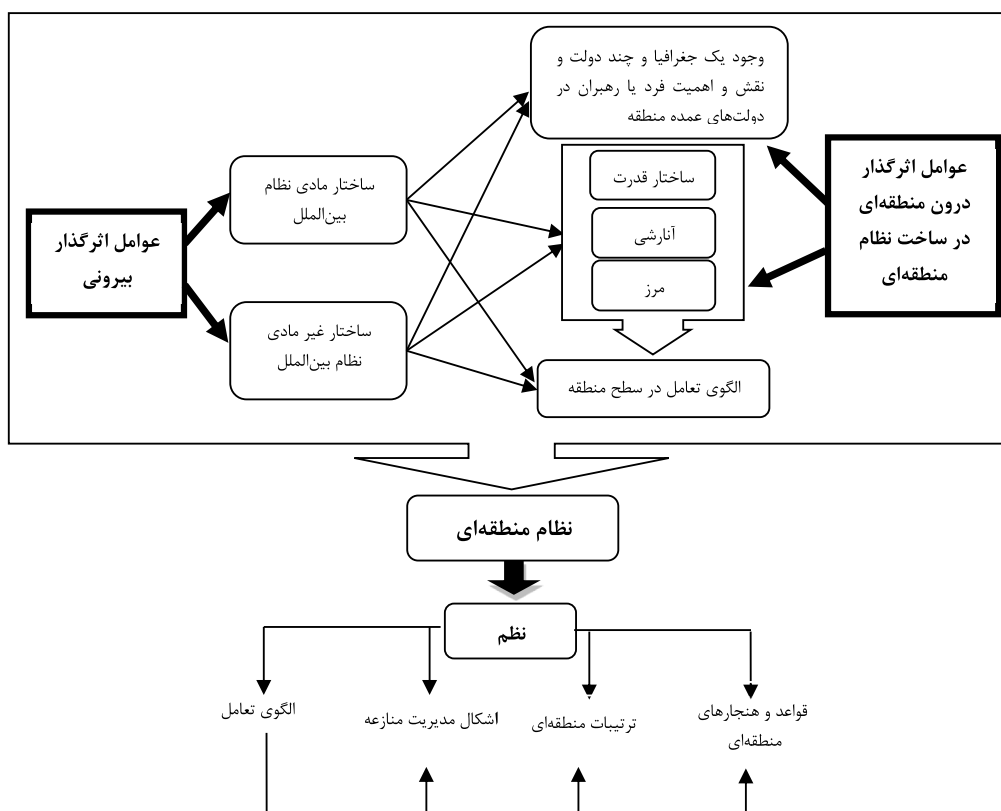
(Frazier, 2012: 5).

یکی دیگر از مؤلفه‌های مرتبط با ساختار نظام بین‌الملل و ارتباط آن با نظام‌های منطقه‌ای، بعد هنجاری و نهادی آن است. ساختار نهادی یا به گفته نولیرال‌ها فرایند نظام بین‌الملل بر حسب میزان نهادینگی، یا الگوهای تعامل و کنش و واکنش و تعدد و تکرار نهادهای بین‌المللی تعریف می‌شود (Ibid: 58). نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان تجلی و نمود عینی مجموعه به هم مرتبطی از هنجارها، قواعد، اصول و رویه‌های تصمیم‌گیری، گزینه‌های سیاست خارجی کشورها محدود می‌سازند. زیرا، آنها قواعد بازی مشخص و معینی در سطح جهانی و منطقه‌ای می‌آفرینند که کشورها باید در چارچوب آنها اقدام و رفتار نمایند. همچنین مشروعیت و رواج قواعد بازی خاص همانند یک‌جانبه‌گرایی یا چندجانبه‌گرایی نیز هر یک محدودیت‌های رفتاری متفاوتی را برای کشورها ایجاد می‌کند (Ibid: 59).

علاوه بر این، ساختارهای غیرمادی به معنای، نظام‌های ایده‌ها، انگاره‌ها، اعتقادات، هنجارها و ارزش‌های مشترک که به‌صورت قواعد و اصول حاکم بر روابط بین‌الملل نمود می‌یابند، نیز محدودیت رفتاری و انتخاب برای کشورها ایجاد می‌کنند. هنجارهای فراملی و بین‌المللی، انتظارات بین‌ادھنی مبتنی بر ارزش در مورد رفتار مناسب می‌باشد که در سطح بین‌المللی یا یک خرده نظام منطقه‌ای مانند خلیج فارس، بین کشورها مشترک است. این ارزش‌ها و هنجارها از کشورها و نهادهای بین‌المللی دولتی و غیردولتی، به‌عنوان هنجارآفرینان فراملی سرچشمه می‌گیرند (Dehghni Firozabadi, 2009: 120-121). مهمترین کارکرد قواعد، می‌تواند جلوگیری از مخاصمات، تسهیل همکاری مسالمت‌آمیز، تنظیم روابط میان دولت‌ها و الگوی راهنمای کنش دولت‌ها باشد. بر این اساس قواعد دربرگیرنده‌ی محدودیت‌ها و امکانات است؛ از یک‌سو، برخی از رفتارها را تحدید و تحریم می‌سازد و از سوی دیگر، انجام دادن بعضی از رفتارها را تجویز و حمایت می‌کند.

درواقع هنجارها و نهادها به دو شکل زیر بر نظام‌های منطقه‌ای اثر می‌گذارند؛ اول اینکه چون نظام بین‌الملل کلان‌تر از نظام‌های منطقه‌ای است پس نظام‌های منطقه‌ای نیز مجبور به پیروی از قواعد و هنجارهای بین‌المللی هستند. دو اینکه نظام‌های منطقه‌ای می‌توانند از هنجارها و قواعد

بین‌المللی از یک سو و نیز نهادها و سازمان‌های بین‌المللی از سوی دیگر تقلید کنند و تلاش کنند که متناسب با شرایط منطقه خود هنجارها، قواعد و نهادهای خاصی را خلق کنند و شکل بدهند. به‌طور کلی می‌توان مؤلفه‌های شکل‌دهنده به نظام منطقه‌ای را در قالب مدل زیر نشان داد:



۳- نظام منطقه‌ای و سیاست خارجی

ایکنبری (Ikenberry, 2003) معتقد است که مسئله مرکزی در روابط بین‌الملل مسئله نظم است، اینکه نظم چگونه مدیریت می‌شود، چگونه فرو می‌پاشد، چگونه دوباره ایجاد می‌شود. در نظام‌های منطقه‌ای نیز مسئله اصلی نظم است. چون ماهیت سیاست در سطح مناطق و سطح جهانی یکی است. همانند مقوله نظم در سطح نظام جهانی، دولت‌های خاصی نقش حیاتی در ایجاد،

حفظ و احتمالاً فروپاشی نظم در سطح منطقه‌ای بازی می‌کنند (Stewart- Ingersoll and Frazier, 2012: 2).

نظم به‌عنوان شکل‌گیری ترتیبات در حال رشدی میان واحدهای نظام تعریف شده است که شامل قواعد، اصول و نهادهایی هستند که برای انجام تعاملات قابل پیش‌بینی و حفظ کردن ارزش‌ها و اهداف طراحی شده‌اند که به‌طور جمعی برجسته هستند. در برخی آثار مفهوم نظم منطقه‌ای دقیقاً به‌عنوان اصطلاحی امنیتی به کار رفته است که به الگوهای دوستی و دشمنی میان دولت‌های منطقه اشاره دارد، برخی دیگر آن را به‌عنوان اشکال مدیریت منازعه درون منطقه در نظر گرفته‌اند، برخی دیگر آن را به‌عنوان ترتیبات اداری میان واحدهای نظم منطقه‌ای در نظر گرفته‌اند که برای تعاملات قابل پیش‌بینی و حفظ ارزش‌ها و اهداف به‌طور جمعی طراحی شده‌اند.

درواقع مقوله نظم در نظام‌های منطقه‌ای است که به سیاست خارجی دولت‌های واقع در آن منطقه شکل می‌دهد. نظام‌های منطقه‌ای نظم‌های متناسب با خود را خلق می‌کنند و نظم‌های ناشی از نظام‌های منطقه‌ای به‌مثابه یک عامل بیرونی بر طراحی و تدوین سیاست خارجی دولت‌های عضو اثر می‌گذارد. درواقع نظم جلوه عینی و ملموس نظام‌های منطقه‌ای است که تعیین می‌کند سیاست خارجی کشورهای عضو به چه شکل باشد. نظم ناشی از نظام منطقه‌ای الزاماتی ایجاد می‌کند که دولت‌ها هنگام تعریف سیاست خارجی خود نمی‌توانند نسبت به آن بی‌توجه باشند. به‌عبارت‌دیگر، نظام‌های منطقه‌ای به‌مثابه یک الزام ساختاری عمل می‌کنند که بعد از شکل‌گیری سبب تحمیل برخی محدودیت‌ها و ایجاد برخی فرصت‌ها برای سیاست خارجی دولت‌های عضو می‌شوند. به این خاطر است که باید قائل به وجود رابطه میان نظام‌های منطقه‌ای و تحلیل سیاست خارجی بود. نظام‌های منطقه‌ای به چند شکل زیر سیاست خارجی دولت‌های عضو آن نظام منطقه‌ای را متأثر از خود می‌سازند:

متغیر آنارشی در نظام منطقه‌ای و سیاست خارجی

از آنجا که هر یک از دولت‌های خود را در افق همدیگر تعریف می‌کنند و حق اعمال حاکمیت را برای خود محفوظ می‌دارند، شکل‌گیری محیط آنارشی در نظام‌های منطقه‌ای اجتناب‌ناپذیر

است. ماهیت و میزان آنارشی موجود در نظام‌های منطقه‌ای یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های شکل‌دهنده به سیاست خارجی دولت‌های عضو آن نظام منطقه‌ای است. حال سؤال اساسی این است که آنارشی موجود در نظام‌های منطقه‌ای به چه شکل سیاست خارجی دولت‌های عضو را متأثر خواهند کرد. در پاسخ باید گفت این امر تابع میزان غلظت آنارشی موجود در سطح نظام منطقه‌ای است. شکل اول این است که اگر میزان غلظت آنارشی در یک نظام منطقه‌ای بسیار بالا باشد، دولت‌های آن منطقه تمایل بسیار بالایی به اتخاذ سیاست خارجی خودیار، یک‌جانبه و خودمحور دارند. در چنین وضعیتی در سیاست خارجی، بی‌اعتمادی به کنش‌گران دیگر بسیار بالا است و هر کشوری تلاش می‌کند که صرفاً منافع خود را پیگیری کند. اتخاذ چنین سیاست خارجی‌ای نه تنها سبب تشدید بیشتر غلظت آنارشی در سطح منطقه می‌شود بلکه امکان همکاری جمعی در سطح نظام منطقه‌ای را نیز به حداقل ممکن می‌رساند. به‌طور خلاصه، تعریف سفت و سخت از حاکمیت سبب بالا رفتن غلظت آنارشی می‌شود و نظام منطقه‌ای با غلظت بالای آنارشی منجر به یک سیاست خارجی خودیار و خودمحور می‌شود.

شکل دوم این است که آنارشی موجود در نظام منطقه‌ای دچار تعدیل شده است و یا غلظت آن به سمت کم شدن حرکت می‌کند. چنین وضعیتی که خود نتیجه برخی جرح و تعدیل‌ها در تعریف از مبانی حاکمیتی توسط دولت‌ها است، منجر به سیاست خارجی می‌شود که آماده همکاری و تعامل با دیگر دولت‌ها است. اینکه در این وضعیت سیاست خارجی رقابتی باشد یا همکاری‌جویانه تابع میزان تعدیلی است که در آنارشی موجود صورت می‌گیرد. اگر قائل به وجود یک طیف باشیم، اگر میزان تقریبی آنارشی در میانه طیف باشد، سیاست خارجی اتخاذی رقابت‌جویانه خواهد بود و به هر میزان غلظت آنارشی موجود در نظام منطقه‌ای از سمت میانه به سمت کمتر شدن حرکت کند، می‌توان انتظار سیاست خارجی همکاری‌جویانه را داشت. بر مبنای فاکتور آنارشی در نظام‌های منطقه‌ای می‌توان به‌طور خلاصه قادر به وجود مدل زیر بود:



ساختار نظام منطقه‌ای و سیاست خارجی

ساختار که اشاره به شکل توزیع قدرت دارد، هر شکل آن سبب خواهد شد که قدرت‌های عمده نظام منطقه‌ای شکل متفاوتی از سیاست خارجی را در پیش گیرند. اثرگذاری ساختار نظام منطقه‌ای بر سیاست خارجی به این معنی است که دولت‌های عمده هنگام اتخاذ تصمیمات سیاست خارجی خود و تعیین اولویت‌ها، به ملاحظات و منافع دیگر قطب‌های قدرت در سطح منطقه که شکل‌دهنده ساختار هستند توجه دارند. با توجه به اشکال مختلفی که از توزیع قدرت قابل تصور است می‌توان انتظار اشکال متفاوتی نیز از سیاست خارجی متناسب با هر یک از اشکال توزیع قدرت را داشت که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

ساختار تک‌قطبی: این شکل از توزیع قدرت بدین معنی است که در نظام منطقه‌ای صرفاً یک قدرت عمده وجود دارد. این وضعیت سبب خواهد شد که الزامات ساختاری نظام منطقه‌ای، تک‌قطبی قدرت را مجبور به اتخاذ سیاست خارجی برتری جویانه وادار کند. بدین معنی که در صورت نبود رقیب جدی، تک قطب قدرت بدون محدودیت‌های ناشی از نظام منطقه‌ای، سیاست خارجی خود را تعریف و اجرا می‌کند. برخی از تحلیل‌گران معتقدند که در نظام‌های منطقه‌ای تک‌قطبی، «سیاست خارجی تک قطب قدرت الزاماً سلطه‌طلبی نیست و می‌تواند مبتنی بر هژمونی باشد» (Destradi, 2010) که در بخش‌های پیشین شرح آن رفت.

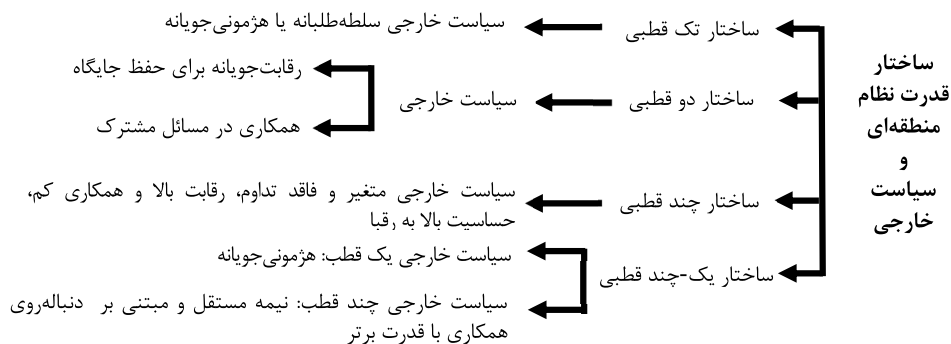
ساختار دوقطبی: وجود دو قطب قدرت در یک نظام منطقه‌ای سبب خواهد شد که هر دو قطب قدرت سیاست خارجی نسبتاً مشابهی در دستور کار خود قرار دهند. محوریت و هدف اصلی این سیاست خارجی حفظ و تقویت جایگاه در مقابل رقیب است. در این وضعیت دو قطب قدرت تلاش می‌کنند که آن نوع از سیاست خارجی در پیش گیرند که ملاحظات یکدیگر را نیز مدنظر قرار می‌دهد. وجود قطب‌های رقیب سبب خواهد شد که هیچ‌یک از دو قطب قدرت، از آزادی عمل کامل برخوردار نباشند. در این شکل از توزیع قدرت در نظام منطقه‌ای، همان اندازه که رقابت میان دو قطب برای حفظ جایگاه امکان‌پذیر است به همان میزان همکاری میان دو قطب قدرت برای مدیریت مشترک مسائل نظام منطقه‌ای نیز امکان‌پذیر است.

ساختار چندقطبی: سیاست خارجی ناشی از ساختار چندقطبی در نظام‌های منطقه‌ای دارای چند ویژگی اساسی است؛ اول این که سیاست خارجی از خصصیت تغییرپذیری و انعطاف‌پذیری برخوردار است. بدین معنی که سیاست خارجی همواره باید آماده تغییر اولویت‌های خود باشد. دوم این که سیاست خارجی مبتنی بر حساسیت بالا به تحرکات قطب‌های رقیب قدرت است. این حساسیت بالا احتمال سوء برداشت‌ها و رقابت‌ها را به شدت افزایش می‌دهد. سوم این که عنصر همکاری در این شکل از سیاست خارجی نه تنها موقتی است بلکه می‌تواند در صورت تداوم با واکنش منفی سایر رقبا مواجه شود. بدین معنی که «تداوم همکاری دو قطب باعث نگرانی سایر قطب‌ها از قدرت گرفتن آنها می‌شود» (Mijares, 2014: 2-4) همچنین همکاری موقت است تا جایی که بتوان رقیب زیاده‌خواه را مهار کرد.

ساختار یک چندقطبی: در برخی نظام‌های منطقه‌ای یک قدرت بزرگ وجود دارد و چند قدرت دیگر که هرچند قدرت آنها در ابعاد مختلف قدرت قابل مقایسه با قدرت بزرگ نیست اما به دلیل برخورداری از برخی منابع قدرت نیز نمی‌توان جایگاه و اثرگذاری آنها را نادیده گرفت. در واقع قدرت بزرگ علی‌رغم آگاهی به برتری خود در نظام منطقه‌ای نسبت به اثرگذاری و نقش دیگر دولت‌های قدرتمند که از حیث جایگاه از خود پایین‌تر هستند نیز آگاه می‌باشد. در این شکل از توزیع قدرت، باید به دو سیاست خارجی توجه شود؛ سیاست خارجی قدرت بزرگ (یک قطب) از یک سو و سیاست خارجی دیگر دولت‌های قدرتمند (چند قطب)؛

سیاست خارجی قطب برتر قدرت، شبیه نظام‌های یک‌قطبی است با این تفاوت که قطب برتر قدرت نمی‌تواند نسبت به منافع و ملاحظات چند بازیگر قدرتمند دیگر در نظام منطقه‌ای خود بی‌تفاوت باشد. قطب قدرت تلاش می‌کند از یک سو برای حل مسائل نظام منطقه‌ای با آنها همکاری کند و از سوی دیگر برخی آزادی عمل‌های آنها در سطح نظام منطقه‌ای را به رسمیت بشناسد تا جایی که به جایگاه قدرت برتر آسیب وارد نگردد. در این وضعیت قدرت برتر تلاش می‌کند به هدایت و مدیریت قدرت‌های پایین‌تر با محوریت خود بپردازد که شاید بتوان سیاست خارجی «مبتنی بر هژمونی» (Destradi, 2010) تعریف کرد. برای مثال در قاره آمریکا (شمالی و جنوبی) نظام یک چندقطبی حاکم است که در آن آمریکا قدرت برتر و دولت‌های مانند برزیل،

آرژانتین، مکزیک و کانادا بازیگرانی قدرتمند اما کم قدرت‌تر از آمریکا هستند. سیاست خارجی چند قطب کنار قطب برتر در نظام‌های یک چندقطبی، سیاست خارجی نیمه‌مستقلی می‌باشد. بدین معنا که طراحی و تدوین سیاست خارجی نمی‌تواند بدون توجه به جایگاه قدرت بزرگ صورت گیرد. همچنین، آنها نمی‌توانند بدون توجه به ملاحظات قدرت برتر سیاست خارجی‌ای در پیش گیرند که مغایر خواست قدرت برتر باشد. به این خاطر سیاست خارجی آنها نیمه‌مستقل است که علی‌رغم برخی آزادی عمل‌ها، سیاست‌های قدرت برتر نقشی عمده در تعریف سیاست خارجی آنها بازی می‌کند و همین عامل آنها را وا می‌دارد که به دنبال سیاست خارجی دنباله‌روی - همکاری با قدرت برتر باشند. بر اساس آنچه که تاکنون شرح آن رفت می‌توان گفت که چهار شکل متفاوت ساختار نظام منطقه‌ای منجر به چهار شکل متفاوت سیاست خارجی به شرح زیر شد:



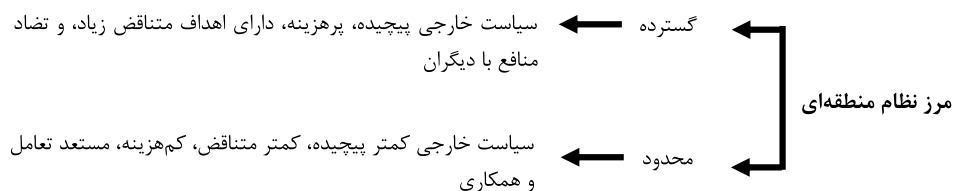
مرز نظام منطقه‌ای و سیاست خارجی

فاکتور مرز در نظام‌های منطقه‌ای به این امر اشاره دارد که میزان حساسیت دولت‌های عضو یک نظام منطقه‌ای در قبال موضوعات منطقه‌ای به لحاظ جغرافیایی تا کجاست. در واقع مسائل آخرین نقطه یک منطقه به لحاظ جغرافیایی که بر سرنوشت و امنیت هر یک از اعضای آن منطقه تأثیر می‌گذارد و اعضا را در قبال آن حساس می‌کند، مرز آن نظام منطقه‌ای به حساب می‌آید. این که دامنه مرز یک نظام منطقه‌ای محدود یا گسترده باشد به شکل خاصی از سیاست خارجی منجر

می‌شود.

اگر دامنه مرز گسترده باشد بدین معنی است که سیاست خارجی می‌بایست موضوعات بیشتری را در دستورکار خود قرار دهد و اولویت‌های بیشتری را دنبال کند. این وضعیت نه تنها سبب پیچیدگی و حتی تناقض اهداف در سیاست خارجی می‌شود بلکه سبب تقابل منافع و اهداف دولت‌های عضو در سیاست خارجی نیز می‌شود. این گزاره به درستی همواره مورد تأیید رئالیست‌ها بوده است که به هر میزان دایره اهداف و منافع کشورها در سیاست خارجی محدود باشد، به همان میزان سیاست خارجی کم‌هزینه‌تر است و کمتر زمینه تقابل و تضاد منافع وجود دارد. عکس این وضعیت بدین معنی است که یک دولت مجبور است در سیاست خارجی نسبت به موضوعات و مسائل بیشتری موضع‌گیری کند. چون بازیگران دیگر نیز چنین رویکردی را اتخاذ خواهند کرد، زمینه برای تضاد منافع و تقابل بیشتر ظهور خواهد کرد.

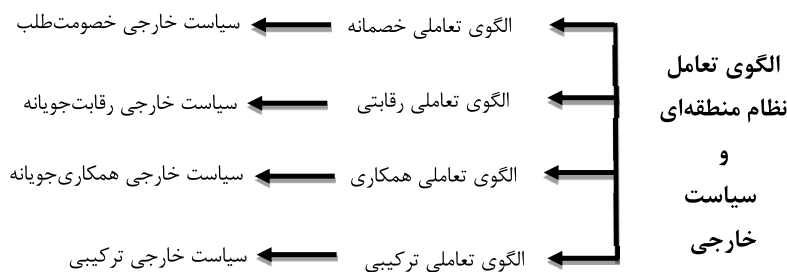
وضعیت دوم زمانی است که مرز نظام منطقه‌ای محدود است. این بدان معنی است که تعداد متغیرهای دخیل و یا شکل‌دهنده به سیاست خارجی که منبث از نظام منطقه‌ای هستند، بسیار کمتر است. در نتیجه سیاست خارجی از پیچیدگی کمتر و به تبع آن از تناقض اهداف و منافع کمتری برخوردار است و لذا هزینه کمتری هم پرداخت می‌شود. از طرفی چون در این وضعیت دایره منافع و نفوذ موجود در سیاست خارجی دیگر کشورها نیز محدود است، زمینه بهتری برای همکاری‌های منطقه‌ای وجود دارد.



الگوی تعامل در نظام منطقه‌ای و سیاست خارجی

الگوی تعامل در هر نظام منطقه‌ای محصول سه متغیر دیگر شکل‌دهنده به نظام‌های منطقه‌ای است. اگر جهت این سه متغیر به سمتی باشد که «الگوی تعامل رقابتی» باشد، در آن صورت

الگوی تعاملی مبتنی بر رقابت خود به یک الزام سیستمیک تبدیل می‌شود به گونه‌ای که همه دولت‌های عضو نظام منطقه‌ای در پی رقابت با یکدیگر هستند. اگر الگوی تعامل همکاری جویانه باشد، در پیش گرفتن الگوهای تعاملی غیرهمکاری جویانه پرهزینه می‌شود. اگر الگوی تعاملی حاکم بر نظام منطقه‌ای خصمانه باشد در آن صورت همه دولت‌ها خصومت را فرض می‌گیرند و بر این مبنا سیاست خارجی خود را طراحی و تدوین می‌کنند. البته در مواردی ممکن است الگوی تعاملی ترکیبی از این موارد باشد که در آن صورت سیاست خارجی سازگار با خود را به یک الزام تبدیل می‌کند.



در پایان این بخش باید گفت که ترکیب‌های متفاوت متغیرهای یاد شده در کنار یکدیگر به سیاست خارجی‌های متفاوت منجر می‌شود. برای مثال اگر یک نظام منطقه‌ای دارای آنارشی با غلظت بالا، ساختار دوقطبی و مرز گسترده باشد منجر به سیاست خارجی متفاوتی نسبت به سیاست خارجی ناشی از آن نوع نظام منطقه‌ای می‌شود که دارای آنارشی با غلظت پایین، ساختار چندقطبی و مرز محدود می‌باشد.

نتیجه‌گیری

با توجه به استقلال نسبی که نظام‌های منطقه‌ای بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی از ساختار کلان نظام بین‌الملل به دست آورده‌اند، می‌توان نظام‌های منطقه‌ای و روابط آنها با موضوعات دیگری مانند سیاست خارجی را به‌عنوان عرصه‌ای از واقعیت که دارای استقلال نسبی از دیگر عرصه‌ها می‌باشد، مورد بررسی قرار داد. در این پژوهش تلاش شد که نشان داده

شود در شرایط بعد از جنگ سرد بیشتر دولت‌ها به خاطر کمبود توانمندی‌ها و قابلیت‌ها تلاش دارند سیاست خارجی خود را در ارتباط با نظام منطقه‌ای که در آن قرار گرفته‌اند، تعریف و دنبال کنند. این وضعیت سبب شده است که دولت‌های اصلی هر نظام منطقه‌ای در شکل‌دهی به نظام منطقه‌ای خود نقش اصلی را ایفا کنند. از طرفی استدلال شد که نظام‌های منطقه‌ای بعد از شکل‌گیری به صورت کامل تابع دولت‌های اصلی نیستند و خود به‌مثابه یک عامل مستقل تلاش می‌کنند که الزاماتی را بر سیاست خارجی دولت‌های واقع در آن منطقه تحمیل کنند.

قدردانی

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از معاونت پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی به خاطر حمایت از انجام پژوهش حاضر کمال تشکر را داشته باشند.

References

1. Buzan, Barry (2011). The Inaugural Kenneth N.Waltz Annual Lecture, a World without Superpowers: Decentred Globalism. *International Relations*, Vol. 25, No.1.
2. Buzan, Barry; Wæver, Ole (2009). *Regions and Powers: The Structure of International Security*, Translated by Rahman Ghahramanpor, Tehran, Research Institute of Strategic Studies Publication, [in Persian].
3. Buzan, Barry.Wæver, Ole (2002). *The Middle East: A Perennial Conflict Formation*, (2002): Translated by Ahmad Sadeghi, *Foreign Policy Quarterly*, VOL. 16, No.3, [in Persian].
4. Brecher, Michael and Wilkenfeld, Jonathan (2003). *Crisis, Conflict, and Instability: The Analysis of Crises in the Twentieth Century*, Translated by Ali Sobhdel, Tehran, Research Institute of Strategic Studies Publication, [in Persian].
5. Dehghni Firozabadi, Jalal, (2009). *Foreign Policy of The Islamic Republic of Iran*, SAMT Publication, [in Persian].
6. Destradi, Sandra (October 2010). 'Regional Powers and their Strategies: Empire, Hegemony, and Leadership', *Review of International Studies*, Vol. 36 No. 4.
7. Frazier, Derrick; Stewart- Ingersoll, Robert (April 21, 2010). *Regional Powers and Security: A framework for Understanding Order within Regional Security Complexes*, *European Journal of International Relations*, Vol 16, Issue 4.
8. Ikenberry, G. John (2003). *Only Super Power (America Hegemony in in the Twentieth First Century)*, Translated by Azim Fazlipor, Tehran, Abrar Moaser Publication, [in Persian].
9. Garzón Pereira, Jorge F (2014). *Hierarchical Regional Orders: An Analytical Framework*. *Journal of Policy Modeling*, Vol. 36.
10. Ghanbarlo, Abdolah (2009). *Concept and The Nature of Regional Power*, *The Quarterly of Institute of Strategic Studies*, No.3, [in Persian].
11. Handel, M (1981). *Weak States in the International System*. London: Frank Cass.
12. Kappel, Robert (2015) *Global Power Shifts and Challenges for the Global Order*, German Institute of Global and Area Studies, Hamburg, Instituto Marquês de Valle Flôr, available at: http://www.imvf.org/ficheiros/file/imvfpolicypaper2_robortkappel.pdf, pp 1-13.
13. Kenneth N, Waltz (1979). *Theory of International Politics*, Waveland Press, McGraw-Hill Higher Education.
14. Kupchan, Charles A (Fall 1998). *After Pax Americana: Benign Power Regional Integration, and the Sources of a Stable Multipolarity*, *International Security*, Vol 23, No 2.
15. Mijares, Víctor M (2014), *Multipolarity as The Origin and the Major Challenge for the South American Defense Council*, Giga German Institute of Global and Area Studies, available at: <http://web.isanet.org/Web/Conferences/FLACSO->

ISA%20BuenosAires%202014/Archive/72109608-279c-4c04-ad7d-80bbde4de3f3.pdf,pp 1-25.

16. Stewart – Ingersoll, Robert; Frazier, Derrick (26 Jun 2012). Regional Powers and Security Orders: A Theoretical Framework, New York, Routledge Global Security Studies.

شاخص سازی موقعیت دریایی کشورها

دکتر رضا الهویردی زاده* - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه مراغه

دکتر محمدرضا حافظنیا - استاد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

دکتر مهدی پورطاهری - دانشیار جغرافیا، دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۵/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۳/۲۴

چکیده

سرشت متحول رابطه انسان و محیط جغرافیایی بر اندیشه و مکتب فلسفی علوم جغرافیایی تأثیر گذاشته است. این رابطه در قالب «رویکرد اکولوژیکی»، از حوزه‌های مهم تحقیقاتی در علوم جغرافیا است. موقعیت جغرافیایی کشورها، از عناصر مهم در محیط جغرافیایی است که خود به زیربخش‌هایی تقسیم می‌شود. موقعیت دریایی کشورها و تماس با آب‌های آزاد، از عناصر موقعیت جغرافیایی است. موقعیت دریایی عنصر جغرافیایی مهم در نظریات جهانی ژئوپلیتیک و مطالعات دریایی است. موقعیت دریایی، سطح تماس محیط داخلی کشور (خشکی) با محیط دریایی بوده و از هر دو محیط جغرافیایی تأثیر می‌پذیرد. این بعد از موقعیت کشورها، به صورت توصیفی مورد مطالعه قرار گرفته است و نیاز است با شاخص‌های کیفی و کمی، موقعیت دریایی کشورها مشخص گردد. تحقیق حاضر به منظور شاخص سازی و رتبه‌بندی موقعیت دریایی کشورها انجام یافته است. پژوهش حاضر از لحاظ هدف، بنیادی و از حیث ماهیت و روش، توصیفی-تحلیلی است. با شش نامگر موقعیت دریایی و استفاده از تکنیک تاپسیس، رتبه‌بندی موقعیت دریایی کشورها انجام گردید. رتبه‌بندی یکصد و پنجاه کشور دریایی نشان می‌دهد که میانگین حداقل CI در کشور جمهوری دموکراتیک کنگو (۰/۰۰۱۶) و حداکثر آن در کشور تووالو (۰/۴۶۱۹۷) در نوسان است. به کمک نرم‌افزار SPSS، کشورها طیف‌بندی شده‌اند و کشورها بر اساس امتیازی که از موقعیت دریایی به دست آورده‌اند در سه طیف متفاوت جای گرفته‌اند. خروجی حاصل از تکنیک تاپسیس و طیف‌بندی کشورها بیانگر آن است که کشورهایی با سطوح متفاوتی از مساحت، شکل، جمعیت و... در این رتبه‌بندی جای گرفتند. موقعیت دریایی کشورها، بر اساس عوامل متفاوت و به تاسی از متغیرهای متفاوت طبیعی و انسانی بر قدرت کشورها تأثیر می‌گذارد.

واژه‌های کلیدی: موقعیت جغرافیایی، موقعیت دریایی، رتبه‌بندی کشورها، تکنیک تاپسیس.